



## اسوه های بشریت (۸) امام رضا

علیه السلام

امام رضا(علیه السلام) بنا به قول اکثریت مورخین در سال ۱۴۸ ه و به قول اقلیتی از آنها در سال ۱۵۳ ه (۱۱ ذیحجه یا ذیقعدة یا ربیع الاول) چشم به جهان گشوده و در سال ۲۰۳ ه از دنیا رحلت فرموده است، مادر آن حضرت خیرزان نامیده می شد و بعضی گفته اند کنیزی از اهالی نوبه بود که اروی نام داشته و لقبش شقراء بود. و برخی گفته اند اسم او نجمه بوده و کنیه اش ام البنین و برخی نیز گفته اند اسم او تکتم بود<sup>۱</sup> نقش انگشت آن حضرت: ماشاء الله ولا حول ولا قوّة إلا بالله بوده است.<sup>۲</sup>

.....

۱— سیرة الأئمة الاثني عشر، هاشم معروف حسني، ج ۲ ص ۳۴۲.

۲— بحار الانوارج ۴۹ ص ۲ از کافی.

امام رضا(علیه السلام) تا سال ۲۰۱ ه در مدینه بوده و در رمضان همین سال وارد مرو شده و همانگونه که گذشت در ۲۹ صفر سال ۲۰۳ ه به شهادت رسیده است.

حوادث سیاسی مربوط به امام بیشتر در دورانی رخ داده که ولایت‌عهدی آن حضرت مطرح گردیده است و پیش از آن، موارد بسیار کمی در رابطه با برخوردهای سیاسی ایشان نقل شده که یکی پرامون حمله جلودی یکی از فرماندهان هارون الرشید برای سرکوبی قیام محمد بن جعفر به مدینه بوده است.<sup>۳</sup>

ابوالفرج از نویلی خبری در رابطه با وساطت امام رضا(ع) در جریان قیام محمد بن جعفر نقل کرده که صحت و کیفیت نقل او محل تردید است.<sup>۴</sup>

طبری از رافعی نقل کرده: مشهور است که علی بن موسی الرضا(ع) در سفری، به قزوین تشریف آورده و در خانه داود بن سلیمان غازی مخفی شده است، چنانکه اسحاق بن محمد و علی بن مهرویه در نوشته‌ای از طریق همین داود از امام نقل کرده‌اند که فرزندی از آن حضرت که دو سال یا کمتر داشته در قزوین مدفون شده است.<sup>۵</sup> احتمالاً این مسافرت در سال ۱۹۳ ه مقارن مرگ رشید صورت گرفته است.<sup>۶</sup>

اصفهانی آورده که جلودی مأمور آوردن آل ابی طالب از مدینه به خراسان شده بود که امام علی بن موسی الرضا(ع) نیز در میان آنها بوده است و پس از آوردن آن حضرت به خراسان بود که مسئله بیعت صورت گرفته است.<sup>۷</sup> ظاهراً این روایت با روایات دیگر خلط شده است زیرا اگرچه جلودی به مدینه آمده اما زمان حمله او به مدینه قبل از آمدن امام(ع) به خراسان بوده است.

در اینجا ابتدا بحث را از اختلافی که پس از رحلت امام کاظم(ع) بوجود آمد شروع کرده و آنگاه به مسائل مهم بعدی که در زندگی امام پیش آمد می‌پردازیم. وجود ادله روایی گسترده و همچنین مقبولیت امام رضا(ع) در میان شیعیان و نیز برتری علمی و اخلاقی حضرت، امامت ایشان را بخوبی ثابت می‌کند، اگرچه موقعیت در

.....  
۳— عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۵۹.

۴— مقاتل الطالبيين ص ۳۶۰.

۵— التدوین، ذیل نام علی بن موسی الرضا(ع) ور. ک. ضیافت الاخوان ص ۲۷۲.

۶— حیاة الامام الرضا ص ۲۲۵.

۷— مقاتل الطالبيين ص ۳۷۵.

اوآخر حیات موسی بن جعفر(ع) بسیار پیچیده و سخت بوده است ولی اکثریت اصحاب امام کاظم(ع) تعیین جانشینی امام رضا(ع) را از طرف آن حضرت تأیید کرده‌اند.

شیخ مفید نام دوازده تن از این صحابه‌ها که روایاتی در رابطه با تعیین امام رضا(ع) به جانشینی پدر بزرگوارش نقل کرده‌اند، ذکر می‌کند که مهمترین آنها: داود بن کثیر الرقی، محمد بن اسحاق بن عمار، علی بن یقطین و محمد بن سنان می‌باشند.<sup>۸</sup> شیخ پس از آن، روایات مذکور را تفصیل آورده است.

از پلی نیز آنها را به ضمیمه روایاتی دیگر ذکر کرده است که برخی از محدثین و مؤلفین، مجموع این روایات را یکجا گردآوری کرده‌اند.<sup>۹</sup>

اختلافی که پس از شهادت امام صادق(علیه السلام) در رابطه با جانشینی آن حضرت بوجود آمد، باعث شد تا این بار پس از شهادت امام کاظم(ع)، اصحاب، پیرامون مسئله جانشینی دقت و احتیاط بیشتری بخراج داده و قبل از شهادت آن حضرت، درباره شناخت جانشین او اصرار بورزند.

نصر بن قابوس روایت می‌کند: به ابوابراهیم (موسی بن جعفر) عرض کرد: من از پدر شما در رابطه با جانشینیش سؤال کردم شما را معرفی فرمود (فَأَخْبَرَنِي إِنَّكَ أَنْتَ هُنَّ) و نیز بعرض او رساندم: وقتی حضرت صادق(ع) به شهادت رسید میان مردم اختلاف افتاد (ذَهَبَ الْتَّاسُعُ يَمِينًا وَشَمَاءً) من و دوستانم شما را برگزیدیم، اینک ما را مطلع بفرما که پس از شما چه کسی جانشین شما خواهد بود؟ امام(ع)، فرزند خود علی را معرفی فرمود.<sup>۱۰</sup>

با این حال باز به دلیل تقهیه و نیز فرصت طلبی اشخاصی که اموالی از طرف امام کاظم(ع) از شیعیان گرفته بودند و همچنین وجود برخی از روایات نادرست که در آنها علایمی را برای منحرف ساختن اذهان از امام(ع)، درست کرده بودند، مشکلاتی بوجود آمد. این در حالی بود که امام کاظم(ع) در مدیته میان شیعیان و علییان — که تعداد زیادی از آنان شاهد و ناظر جریان بودند — امام رضا(ع) را به جانشینی خود منصوب

.....

۸—الارشاد ص ۳۰۴.

۹—عيون الاخبار الرضاچ ۱ ص ۲۷—۲۷. مستند الامام الرضاچ ۱ ص ۱۸—۳۷ ور. ک. روضة

الاعظین ج ۱ ص ۲۲۲.

۱۰—کافی ج ۱ ص ۳۱۳. رجال کشی ص ۴۵۱.

فرمود.<sup>۱۱</sup>

آنگونه که مرحوم طبرسی روایت کرده: اشکال اصلی را کسانی بوجود آوردن که در مدت آخرین حبس امام کاظم(ع) که با شهادت آن حضرت پایان یافت، اموالی پیش آنها جمع شده بود. عبارت طبرسی در این باره چنین است:

**الْبَيْبُ الظَّاهِرُ فِي ذَلِكَ ظَمَعُهُمْ فِيمَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنَ الْأَفْوَالِ إِلَيْهِمْ فِي مُدَّةِ حَبْسِ آبِي الْحَسَنِ مُوسَىٰ (ع) وَمَا كَانَ عِنْهُمْ مِنْ وَدَاعِيهِ فَحَمَلُهُمْ ذَلِكَ عَلَى إِنْكَارِ وَفَاتِهِ وَأَدَاعِيَةِ حَيَاةِ وَذَفْعِ خَلِيفَةِ بَعْدَهُ عَنِ الْإِمَامَةِ وَإِنْكَارِ النَّصِّ عَلَيْهِ!**

سبب ظاهری این اشکال تراشی ها طمع در اموال و وداعی بود که در زمان زندانی بودن امام کاظم(ع) پیش بعضی از اصحاب آن حضرت جمع شده بود، این موضوع آنان را به انکار وفات آن حضرت و ادعای زنده بودن او و انکار جانشینی برای وی و انکار نص در این رابطه، واداشت.

این گفته طبرسی اشاره به روایتی است که کشی آورده و در آن گفته شده است که سی هزار دینار نزد دو وکیل امام کاظم(ع) بنام حیان سراج و شخص دیگری بوده و زمانی که امام(ع) در زندان بود آنها با این پول خانه و غلات خریدند وقتی خبر رحلت امام(ع) به آنها رسید وفات آن حضرت را انکار کرده و در میان شیعه شایع کردند که امام کاظم(ع) نمرده زیرا او قائم آل محمد است (آذاعاً فِي الشِّيَعَةِ أَتَهُ لَا يَمُوتُ لِأَنَّهُ هُوَ الْقَائِمُ) و در پایان روایت تصریح شده است که برای شیعیان روشن شد این دونفر بخاطر خوردن اموالی که پیش ایشان بوده، این شایعه را درست کرده اند.<sup>۱۲</sup>

یکی دیگر از علل پیدایش این انحراف، چنانکه پیش از آن درباره بعضی از ائمه نیز پیش می آمد، مفهوم مهدویت بود که در میان شیعه از قوت زیادی برخودار است، گرچه روایات اهل سنت نیز دست کمی از آن ندارد. البته همواره این انحراف معلول فرصت طلبی و سودجویی اشخاص فرست طلب نبوده بلکه بعضاً به دلیل اعتقاد به مهدی آل محمد و ندانستن مورد اصلی ومصدق واقعی آن، دچار این کج روی می گردند، ناگفته نماند که وجود رگه هایی از غلو نیز در پیدایش این کج روی بی تأثیر نبود، به هر حال دلیل اندیشه مهدویت امام کاظم(ع) نیز پس از شهادت آن حضرت که او هنوز زنده است و

.....

۱۱ - عيون انجیار الرضا ۱ ص ۲۸.

۱۲ - اعلام الوری ص ۳۰۳.

۱۳ - رجال کشی، ط مشهد، ص ۴۶۰.

غیبیت اختیار فرموده، از طرف عده‌ای ترویج می‌گردید. شیخ مفید در کتاب الفصول المختارة جناح بندهایی را که پس از رحلت امام کاظم(ع) در میان شیعیان پدید آمد، تشریح کرده است. سعد بن عبدالله آشعری نیز شیعه همین مطالب را در المقالات والفرق آورده است طبعاً نقل تمامی مطالب آنها در این مختصر امکان پذیر نیست، اما اشاره کوتاهی بدان، خالی از فایده نخواهد بود.

پس از شهادت امام کاظم(ع) دو گرایش عمدۀ بنامهای قطعیه و واقفیه پدید آمد. قطعیه رحلت امام کاظم(علیه السلام) را تأیید کرده و امامت امام رضا(علیه السلام) را می‌پذیرفت<sup>۱۴</sup> ولی واقفیه به بهانه باورنداشتن فوت امام کاظم(ع) بر اعتقاد به امامت آن حضرت باقی ماند. شهرستانی قطعیه را با اثنی عشریه که به امامت ائمه پس از امام رضا(ع) تا امام دوازدهم اعتقاد دارند، یکی دانسته است.

بهر حال اعتقاد به مهدویت امام کاظم(ع) سبب پیدایش انحرافی در شیعه گردیده و کسانی بدون امام سر در گم رها شدند<sup>۱۵</sup> و نتیجه این انحراف این شد که شخصی از غلطات به نام محمد بن بشیر از موقعیت استفاده کرده و فرقه ای به نام معطوروه بوجود آورد که به حلول و تنازع عقیده داشته و محترمات را مباح می‌شمردند. این نام را که متخد از کلاب ممطوروه است (سکهایی که به وسیله آب باران خیس شده‌اند، لآنَ الکلاب إذا أصابتها المظفرة هي آتشُ منْ الجيف) علی بن اسماعیل یکی از متكلّمین شیعی بدانان نهاد که بعدها بدان نام شهرت یافتند<sup>۱۶</sup>. اشعری جزئیاتی از عقائد آنان را آورده و می‌افزاید: مذاہبُهُمْ فِي التَّفْوِيضِ مَذَاہبُ الْعَلَاءِ الْمُفْرِقَةِ (عقاید اینها در تفویض عین عقاید غلطات است). این فرقه تا زمان تألیف کتاب اشعری باقی بوده‌اند.<sup>۱۷</sup>

هم اشعری و هم مفید به پیدایش اعتقاد دیگری دایر بر این که «ائمه بعدی تنها امرای امام کاظم(ع) هستند چون او هنوز زنده و غایب است» اشاره کرده‌اند که بنیاد آن

.....

۱۴ - ر. ک. الفرق بین الفرق، بغدادی، تحقیق: محمد زاده الكوثری، ص ۴۰. المصطلح والتخل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۰. اصطلاح قطعیه، بعدها تا زمان امام زمان(عج) به اثنی عشریه اطلق می‌شد.

۱۵ - امام رضا(ع) در روایتی سرنوشت آنها را این گونه بیان فرمود: يَعْشُونَ حَيَارَىٰ وَيَمُوتُونَ زَادِقَة (در حیرت زندگی می‌کنند و بالآخره در حال کفر می‌میرند).

۱۶ - ر. ک. شهرستانی ج ۱ ص ۱۵۰ تعلیقات مقالات والفرق از مشکون، ص ۲۳۹.

۱۷ - المقالات والفرق ص ۹۳ وبا به روایت کشی (ص ۴۶۰) تا زمان امام عسگری(ع) بوده‌اند.

نیز مهدویت بوده است.<sup>۱۸</sup>

آنچه که در ادامه این مطلب، اشاره بدان ضروری بنظر می‌رسد آن است که این زمان زمانی بود که فرهنگ و معارف شیعی در شکل کامل و گستردۀ اش در میان شیعه روش شده بود از این رو این قبیل انحرافات جزئی تأثیری در اصل تشیع نداشت. از زمان امام باقر(ع) به بعد توسط امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) تعداد زیادی از شیعیان چنان پژوهش یافته‌ند که هر کدام اسطوانه‌ای در فقه و کلام شیعی به حساب می‌آمدند. از طرف دیگر اغلب منحرفین از افراد ضعیف‌النفسی بودند که جز در شرایط خاصی زمینه رشد نداشتند. افرادی چون هشام بن حَكَم، هشام بن سالم، یونس بن عبد الرحمن و علی بن اسماعیل از بزرگان شیعه بودند که عمدتاً مانع رسوخ انحرافات در مذهب شیعه شده و از آن پس فرهنگ حدیثی شیعه را با کمک اصول تألیف شده، حفظ کردند تا زمانی که مرحوم کلینی و صدوق به جمع آوری منظم آن اصول پرداختند.

### مسئله ولایت‌عهدی

مهمنترین مسئله تاریخی پیرامون امام رضا(ع) جریان ولایت‌عهدی آن حضرت است که ما می‌کوشیم در این مختصر گوشۀ هایی از آن را روش کنیم. نکات اساسی مربوط به مسئله ولایت‌عهدی امام رضا(ع) چند مطلب است که مهمترین آنها یکی هدف مأمون از این جریان و دیگری موضع امام رضا (علیه السلام) در نفی این هدف می‌باشد.

این مسئله بطور مبسوط توسط استاد عزیز و گرانقدر ما علامه سید جعفر مرتضی در کتاب پر ارزش حیاة السیاسیة للامام الرضا توضیح داده شده است. طبعاً ما در اینجا با رعایت اختصار خواهیم کوشید تا اساسی ترین نکات این مسئله را نشان دهیم. استاد در کتاب خود یازده نکته به عنوان انگیزه‌های اقدام مأمون ارائه داده و برای هر کدام شواهد و証ائق خاصی آورده است.<sup>۱۹</sup> آن مقدار که ما در اینجا به ذکر آن خواهیم پرداخت مطالعه است که می‌توان از کلمات خود مأمون و یا امام رضا(ع) در این رابطه استفاده کرد و مطالعه مبسوط و گستردۀ آن را که استاد در کتاب خود به بهترین شکل آورده است به عهده خوانندگان عزیز می‌گذاریم.

.....

.۱۸ — الفصول المختارة ص ۲۵۴. المقالات والفرق ص ۹۰.

.۱۹ — حیاة السیاسیة للامام الرضا ، ط بیروت ، ص ۲۱۲ — ۲۴۲.

## هدف مأمون

آنچه مهم است آن است که مسئله در ظاهر امر به شکل موجّهی مطرح گردید و مأمون با ظرفات خاصی که بکار گرفته بود چنین وانمود کرد که علاقه وافری به امام رضا(ع) دارد و در واقع به انگیزه اعتقادش به حقانیت علویین در مسئله خلافت، دست به این کار زده است. ظاهرسازی مأمون بقدرتی ماهرانه انجام گرفته بود که حتی آنگونه که اربابی به سید بن طاووس نسبت داده و خود نیز تمایل آشکاری بدان نشان داده در امر قتل امام، مأمون را کاملاً مبتری دانسته و او را متمایل به امام معرفی کرده است.<sup>۲۰</sup> طبعاً واگذاری خلافت به یک علوی آن هم در شرایطی که عموماً خلفای عباسی، علویان را به شدیدترین وجهی سرکوب می‌کردند می‌تواند انسان را در مورد مأمون به اشتباه بیاندازد و ظاهراً این دو بزرگوار نیز در دام چنین اشتباهی گرفتار شده‌اند.

بانگاهی به کلمات مأمون و نیز خود امام(ع) و حتی برخی از اصحاب و شیعیان آن حضرت، می‌توان حقیقت ماجرا را بخوبی دریافت. آنچه که باید مورد توجه قرار گیرد آن است که مأمون شخصیتی بود که از نوع سیاسی در سطح بالایی برخوردار بود و با تمامی مشکلاتی که از آغاز خلافتش بر سر راهش قرار گرفته بود توانسته بود مرحله به مرحله مبارزه کرده و پایگاه خود را نیرومند و حاکمیت خود را مستحکم تر سازد.

نکته دیگری که ورای ظاهرسازی مأمون باید مورد توجه قرار گیرد آن است که در میان گرایشات مهم مذهبی موجود در عصر مأمون غیر از شیعیان امامی و زیدی، می‌توان از اهل حدیث و معتزله نیز نام برد.

اهل حدیث اساساً به عنوان یک فرقه عثمانی موضع مخالفی با امیرالمؤمنین(ع) داشتند ولی در میان معتزله برخلاف قدمایشان در بصره که عثمانی بودند، در بغداد گرایش مشبّتی نسبت به امیرالمؤمنین(علیه السلام) پیدا شد. این مسئله باعث گردید تا اتهام تشیع از طرف اهل حدیث نسبت به کسانی که نظر مشبّتی به علی(ع) از خود نشان می‌دادند شروع شود. بدین ترتیب بود که معتزلیان متهم به تشیع گردیدند که از نظر اهل حدیث تشیع صرفاً جز نظر مساعد به امیرالمؤمنین(ع) چیز دیگری نبود گرچه بعدها در فرهنگ علمای رجال تغییراتی در این مفهوم بوجود آمد که اینجا محل بحث آن نیست.<sup>۲۱</sup>

۲۰- کشف الفتنه ج ۲ ص ۲۸۲ - ۲۸۳.

۲۱- ر.ک. تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۵ به بعد.

در آن زمان بازار تهمت تشیع چنان گرم شد که شخص مأمون نیز در میان این دسته‌ها در کنار معترضه از این تهمت جان سالم بدر نبرد، البته در حدی بسیار فزونتر و بالاتر، زیرا او علی (ع) را مقدم بر تمام خلفاء می‌دانست. این امر باعث شد تا مأمون در تاریخ به عنوان یک فرد شیعی تمام عیار مطرح شود.<sup>۲۲</sup> آنچه باید گفته شود این است که پذیرش چنین مسئله‌ای در باره مأمون به عنوان یک فرد معترضی و دارای چنین اعتقادی نسبت به امیر المؤمنین (ع) منافاتی با رویه سیاسی او در رابطه با امام رضا (ع) واستفاده از آن حضرت در بازیهای سیاسیش ندارد، گرچه می‌توان احتمال داد که حتی آن عقاید او نیز چیزی جزیک نمایش سیاسی نبوده ولی اثبات چنین چیزی به تأثیر و تتبیع زیادی نیاز دارد.

اما در اینجا اصل مسئله یعنی بی‌جویی هدف مأمون از این اقدام باید مورد بحث قرار گیرد.

مأمون در برابر اعتراضی که در رابطه با ولایت‌عهدی امام رضا (ع) به او شد، مطالبی را بیان کرد که خطوط اصلی سیاست او پیرامون ولایت‌عهدی امام را روشن می‌سازد:

**فَقَالَ الْمَأْمُونُ قَدْ كَانَ هَذَا الرَّجُلُ مُشَتَّرِّاً عَنِ يَدِهِ فَأَرَدْنَا أَنْ نَجْعَلَهُ وَلَئِنْ تَكُونَ دُعَاءُهُ لَنَا وَلَيُقْرَفَ بِالْمُلْكِ وَالْخِلَافَةِ لَنَا وَلَيَغْتَرِبَ فِيَهُ الْمُفْتَوْنُونَ بِهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِمَّا أَدْعَى فِي قَلْبِي وَلَا كَبِيرٌ وَإِنْ هَذَا الْأَمْرُ لَنَا مِنْ ذُوْنِهِ وَقَدْ حَسِبْنَا أَنْ تَرْكَاهُ عَلَى تِلْكَ الْحَالَةِ أَنْ يَنْفَتِقَ عَلَيْنَا مِنْهُ مَا لَا نُطِيقُهُ وَالآنْ فَإِذْ قُدِّمَ فَعَلَنَا بِهِ مَا فَعَلْنَا وَأَخْطَلَنَا فِي أَفْرِهِ بِمَا أَخْطَلَنَا وَأَسْرَفْنَا مِنَ الْهَلاَكَ بِالْتَّوْنَهِ بِهِ عَلَى مَا أَشْرَفْنَا فَلَيْسَ بِجُورِ التَّهَاوُنِ فِي أَفْرِهِ وَلَكِنَّا نَخْتَاجُ أَنْ نَضَعَ مِنْهُ قَبْلًا قَلِيلًا حَتَّى نُصْوَرَهُ عِنْدَ الرُّعَايَا بِصُورَةٍ قَمِّ لَا يَسْتَحِقُ بِهَا الْأَمْرُ ثُمَّ نُدَبِّرُ فِيهِ بِمَا يَخِسِّمُ عَنِّا مَوَادَّ بَلَائِهِ.<sup>۲۳</sup>**

مأمون گفت: این مرد کارهای خود را از ما پنهان کرده و مردم را به امامت خود می‌خواند ما او را بدین جهت و لیعهد قراردادیم که مردم را به خدمت ما خوانده و به ملک و خلافت ما اعتراف نماید و در ضمن، فریفتگانش بدانند که او آنچنانکه ادعای می‌کند نیست و این امر (خلافت) شایسته ما است نه او، و همچنین ترسیدیم اگر او را به حال خود بگذاریم در کار ما شکافی بوجود آورد که نتوانیم آن را پر کنیم و اقدامی بر علیه ما بکند که تاب مقاومتش را نداشته باشیم. اکنون که در رابطه با وی این رویه

۲۲— مروج الذهب ج ۳ ص ۴۱۷—۴۵۴، ابن اثیر ج ۶ ص ۴۰۸.

۲۳— عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۶۷—۱۶۸.

را پیش گرفته و در کار او مرتکب خطا شده و خود را با بزرگ کردن او در لبه پرتوگاه قرار داده ایم، نباید در کار وی سهل انگاری کنیم، بدین جهت باید کم کم از شخصیت و عظمت او بگاهیم تا او را پیش مردم بصورتی درآوریم که از نظر آنها شایستگی خلافت رانداشته باشد، سپس درباره او چنان چاره‌اندیشی کنیم که از خطرات او که ممکن بود متوجه ما شود جلوگیری کرده باشیم.

مأمون در آغاز سخن‌ش هدف خود از این اقدام را خاطرنشان کرده است، بدین معنی که اگر امام رضا(ع) ولایت‌عهدی او را پذیرید لزوماً مشروعیت خلافت بنی العباس را پذیرفته است و این که علوبیان خلافت عتباسیان را به رسمیت بشناسند، خود امتیاز بزرگی برای آنها به حساب می‌آمد. بدین ترتیب اختلاف و دشمنی دیرینه ایکه میان این دو خاندان وجود داشت خود به خود و به نفع عتباسیان از بین می‌رفت.

نکته دیگر این که با آوردن امام رضا(ع) در تشکیلات خلافت، فعالیتهای آن حضرت کنترل و محدود شده و او دیگر نمی‌تواند خود را امام معرفی نماید زیرا در این صورت مردم را نه تنها به پذیرش ولایت‌عهدی خود بلکه حتی برای خلیفه‌ای که جانشینی او را پذیرفته بود می‌باشد دعوت نماید و بدین ترتیب جنبه استقلال عنوان امامت آل علی برای همیشه از بین می‌رفت.

نکته سوم این که مقام و منزلت امام رضا(ع) با پذیرفتن ولایت‌عهدی مأمون کاستی یافته و از چشم طرفدارانش خواهد افتاد و دیگر کسی او را به عنوان یک چهره منزله و مقدس نخواهد شناخت و معلوم خواهد شد که او از آنچه ادعا می‌کند نه کم و نه زیاد هیچ ندارد.

ابوصلت هروی نیز در تعلیل واگذاری ولایت‌عهدی به امام رضا(ع) می‌گوید:  
**جَعَلَ لَهُ وِلَايَةَ الْعَهْدِ لِيُرِى أَلْتَاسَ أَنَّهُ رَاغِبٌ فِي الْأَذْنَى قَيْسَفَطَ مَحْلَةً مِنْ نُقُوشِهِمْ**  
ولایت‌عهدی را به امام واگذاشت تا به مردم نشان دهد که او چشم در دنیا دارد و بدین ترتیب موقعیت معنوی خود را پیش آنها از دست بدهد.

واقعیت این است که مردم همواره احترام خاصی به علوبیان بیویژه امامان شیعه قائل بودند و این خود باعث شده بود به آنان اعتقاد و اعتماد بیش از حدی معمول داشته باشند. هاله‌ای از قدس که امامان را فرا گرفته بود، همه را در برابر آنان به خضوع واداشته و یک نوع تسليیم درونی برای مردم نسبت بدانان بوجود آورده بود. مأمون می‌کوشید تا به

.....

۲۴— عيون اخبار الرضا ۲ ص ۲۴۱

شکلی این قداست را به هم ریخته و حداقل آنها را چون سایر مردم که وقتی به حکومت رسیدند مرتکب ظلم و فساد می‌شوند، نشان دهد. این مسئله را قطعی در کتاب خود به شکل روشنی نشان داده است.<sup>۲۵</sup> از آنجایی که خود خلافت و سیاست از نظر مردم نوعی الودگی تلقی می‌شد، وارد ساختن یک انسان مهذب در آن، خود بخود باعث کاهش اثر وجودی او می‌گردید. این مسئله که زهد با خلافت نمی‌سازد آن هم خلافتی که عباسیان بنیان گذار آن بودند، موقعیت و منزلت امام را تنزیل می‌داد از این رو به عنوان اعتراض، به امام گفته می‌شد:

شما با آن همه اظهار زهد در دنیا چرا ولايتعهدی مأمون را پذيرفتید؟ و امام می‌فرمود: قَدْ غَلِيمَ اللَّهُ كَرَاهْتِي<sup>۲۶</sup> (خدای می‌داند که من از این امر چقدر کراحت داشتم).

ورای اهدافی که ذکرش رفت از نکات دیگری نیز می‌توان یاد کرد و آن این که مأمون با این روش، بهتر می‌توانست امام رضا(ع) را کنترل نماید بدین ترتیب برای وی — که در چنگال خود داشت — مراقبان و محافظان زیادی گذاشته بود تا اخبار امام رضا(ع) را به وی برسانند.<sup>۲۷</sup> این مسئله باعث جدایی امام از شیعیان واقعی خود نیز گردیده بود. واستفاده از طرفداران علویان با آوردن امام رضا(ع) در تشکیلات خلافت پس از آنکه عباسیان به خاطر جنگ مأمون با برادرش امین، از دور او پراکنده شده بودند، امری بس مهم در رابطه با تهدید و درنتیجه جلب آنها به سوی مأمون می‌توانست باشد.<sup>۲۸</sup>

گرفتاری مأمون در مقابل قیامهای علویان خود از مسائلی بود که او باید به شکلی آن را حل می‌کرد لذا در نامه‌ای که بعدها به عبدالله بن موسی نوشت تا او را به جای برادر ولايتعهدی دهد، چنین آمده:

ماظنتُ آنَّ أَخَدَا مِنْ آئِيَ طَالِبٍ يَخافُنِي بَقْدَمَا عَمِيلَةٌ بِالرِّضا<sup>۲۹</sup>.

فکر نمی‌کنم پس از اعطاء ولايتعهدی به امام رضا، کسی از آل ابی طالب از من بترسد.

۲۵— تاریخ الحکماء ص ۲۲۱—۲۲۲ به نقل حیات امام الرضا ص ۲۲۲.

۲۶— بحار الانوارج ص ۴۹ ص ۱۳۰. علل الشراح ص ۲۳۸. حیات امام الرضا ص ۲۴۴.

۲۷— عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۵۱—۱۵۲. حیات امام الرضا ص ۲۱۳—۲۱۴.

۲۸— القبلة بين التشیع والتصوّف، شبی، ص ۲۲۳—۲۲۴.

۲۹— مقاتل الطالبین ص ۶۲۸. افرادی از علویین که در پایان قرن دوم هجری شورش کردند عبارت

بودند از: محمد بن ابراهیم بن اسماعیل که ابوالسرایا فرماندهی سپاهش را بر عهده داشت؛ ابراهیم بن موسی

بن جعفر درین؛ سوم زید بن موسی بن جعفر در بصره. ر.ک. مسند امام رضا ج ۱ ص ۵۰—۵۱.

البته او فریب نخورده و مأمون را متهم به قتل امام کرد. آوردن امام رضا(ع) به بهانه ولایت‌نهادی از نظر توده مردم می‌توانست او را از اتهام قتل حضرتش کاملاً تبرئه نماید، او بالآخره توانست با وانمود کردن علاقه و محبت خویش نسبت به امام رضا(ع) — که برای بخشی از مردم قابل قبول بود — او را به شهادت رسانده و کسی نیز ظاهراً متوجه خیانت او نگردد.<sup>۳۰</sup>

### عكس العمل امام(ع)

یک طرف مسئله مأمون بود که اهداف او را از آوردن امام به خراسان و سپردن ولایت‌نهادی به آن حضرت بیان کردیم. اکنون موقع آن است که عکس العمل امام(ع) را در برابر او نشان دهیم:

الف: آنچه به عنوان اولین عکس العمل در این رابطه از طرف امام نشان داده شد این بود که آن حضرت ابتدا از آمدن به خراسان، که نفس این عمل می‌توانست برای مأمون یک پیروزی ارزشده‌ای به حساب آید، سرباز زده و حاضر به پذیرش آن نشد، اما رجاء بن ابی الصحّاح که مأمور این کار بود او را بدین مسافت مجبور کرد. کلینی از یاسر خادم و ریان بن صلت نقل کرده: وقتی کار امین پایان یافته و حکومت مأمون استقرار یافت نامه‌ای به امام(ع) نوشته و از او خواست تا به خراسان بیاید، امام هرگز به درخواست او جواب مساعد نمی‌داد، در حدیث آمده است:

فَلَمْ يَرِلِ الْمَأْمُونُ بِكَايَةَ فِي ذِلِّكَ حَتَّىٰ عَلِمَ أَنَّ لَا تَعْصِيَ اللَّهَ وَلَا يَكْفُتَ عَنْهُ<sup>۳۱</sup>

مأمون از نوشتن نامه در این رابطه دست بردار نبود تا آنکه امام دید چاره‌ای جز مسافت ندارد زیرا مأمون دست از او برخواهد داشت.

صدق از معول سنجستانی آورده: زمانی که برای بردن امام رضا(ع) به خراسان پیکی به مدینه آمد، من در آنجا بودم. امام به منظور وداع از رسول خدا(ع) داخل حرم شد، او را دیدم که چندین بار از حرم بیرون آمده و دوباره به سوی مدفن پیغمبر(ص) بازمی‌گشت و با صدای بلند گریه می‌کرد، من به امام نزدیک شده و سلام کردم و علت این موضوع را از او جویا شدم در جواب من فرمود: من از جوار جنم بیرون رفته و در غربت از دنیا خواهم

.....

۳۰— ر. ک. حیاة الامام الرضا ص ۲۶۱ به بعد.

۳۱— کافی ج ۱ ص ۴۸۸. مسنن الامام الرضا ج ۱ ص ۶۴.

اضافه بر این، وقتی که امام(ع) می‌خواست به خراسان برود هیچکدام از افراد خانواده اش را به همراه نبرد و این خود دلیل روشنی بود براین که این مسافت از نظر آن حضرت از کوچکترین ارزشی برخودار نیست.

از حسن بن علی و شاء نقل شده که امام به من فرمود:

إِنَّىٰ حَيْثُ أَرَادُوا الْحُرُوجَ بِي مِنَ الْمَدِينَةِ جَمَعْتُ عَبَالِي فَأَمْرَأْتُهُمْ أَنْ يَنْكُوُا عَلَيَّ حَتَّىٰ  
آسَمَّعَ، ثُمَّ قَرَفْتُ فِيهِمْ إِثْنَيْ عَشَرَأَلْفَ دِينَارٍ<sup>۲۲</sup> ثُمَّ قَلَّتْ: أَفَا إِنِّي لَا أَرْجِعُ إِلَيْيِ عَبَالِي أَبْدًا.

موقعی که می‌خواستند مرا از مدینه بیرون ببرند، افراد خانواده ام را جمع کرده و دستور دادم برای من گریه کنند تا گریه آنها را بشنوم سپس در میان آنها دوازده هزار دینار تقسیم کرده و گفتم من دیگر به سوی شما باز نخواهم گشت.

چنین برخوردي بی تردید می‌توانست کسانی را که درک داشتند، بخصوص شیعیان را که در ارتباط مستقیم با امام بودند متوجه سازد که امام اجباراً این مسافت را پذیرفته است بطوری که آن حضرت بعدها این مسئله را برای یاران نزدیک خود بیان فرموده است. از جمله از عبدالسلام هرزوی نقل شده:

وَاللَّهِ مَا دَخَلَ الْرَّضَا<sup>(علیه السلام)</sup> فِي هَذَا الْأَمْرِ طَابِعًا؟<sup>۲۳</sup>

قسم به خدا امام رضا(ع) به میل خود در این امر وارد نشد.

بالآخره امام(ع) را از مدینه بیرون آورده و از طریق بصره به فارس و از آنجا به خراسان آوردند.<sup>۲۴</sup> ما اشاره ای به برخورد امام با مردم نیشابور خواهیم داشت که حضرت در آن جا از موقعیت استفاده کرده و توحید ولایت را یکجا شرط رهایی از آتش دوزخ معرفی کرده است و بالآخره آن حضرت به مرکز خلافت مأمون در خراسان وارد شد.

در آنجا بود که مأمون درخواست خود را مبنی بر سپردن خلافت به امام رضا(ع) مطرح کرد و پس از اصرار فراوان مأمون و استنکاف امام از پذیرفتن آن، بالآخره بطور اجبار

.....

۳۲— عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۱۸.

۳۳— عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۱۹. ثبات الوصیة ص ۲۰۳. مسند الامام الرضا ج ۱ جزء ۲ ص ۱۶۹.

۳۴— عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۰.

۳۵— مخصوصاً امام را از طریق کوفه و قم نبردند. گرچه ممکن است امام ضمن سفری که قبل از آن احتمالاً به قزوین داشته به قم نیز آمده باشند.

ولایته‌هدی به آن حضرت تحمیل شد. همانگونه که استاد مرتضی مفصلأً بحث کرده، عرضه خلافت به آن حضرت جدی نبود بطوری که تهدید قتل امام از طرف مأمون در صورت نپذیرفتن ولایته‌هدی می‌تواند دلیل قانع کننده‌ای برای ادعای باشد<sup>۳۶</sup>. زیرا تهدید به قتل با ارادتی که مأمون از وجهه نظر اعتقادی نسبت به امام از خود نشان می‌داد، قابل جمع نیست. اگر او واقعاً به آن حضرت اعتقاد داشت صحیح نبود که او را از خواندن نماز عید بازگرداند.

بهر حال اصرار مأمون در رابطه با پذیرش ولایته‌هدی از طرف امام رضا توأم با تهدید قتل آن حضرت در صورت مخالفت، او را در وضعیتی قرار داد که از پذیرفتن آن ناچار بود.<sup>۳۷</sup> ولی در عین حال امام نهایت کوشش خود را بکار گرفت تا مأمون به اهداف مورد نظر خویش از این خیمه شب بازی نرسد. این کوششها تنها پس از دو ماه جرّ و بحثی که بین امام و مأمون جریان داشت جامه عمل به خود پوشید.<sup>۳۸</sup> این در حالی بود که امام به قول فندوزی «بائی حَزِين» بود.<sup>۳۹</sup>

آنچه بیش از همه اهمیت داشت این بود که امام این اقدام مأمون را بصورت حرکتی تلقی کرد که می‌توانست حقانیت امامت ائمه اطهار(ع) را تایید کند زیرا تا آن وقت از میان خلفاء کسی چنین حقی را برای علویان نپذیرفته بود. این اقدام به خوبی می‌توانست بطلان اقدامات خلفای پیشین را در خلاف این جهت، اعم از اموی و عباسی نشان دهد. ولذا امام فرمود:

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي حَفِظَ مِنَا مَا ضَيَّعَ أَنَّاسٌ وَرَفَعَ مِنَا مَا وَصَعُّوْهُ حَتَّىٰ لَقَدْ لَعِنَ عَلٰى مَنْ نَأَيَ  
الْكُفَّارُ ثَمَانينَ عَامًا وَكَيْمَتُ قَصَائِلُنَا وَبَذَلَتُ الْأَغْوَاثُ فِي الْكَذِيبِ عَلَيْنَا وَاللّٰهُ يَأْبَى لَنَا إِلَّا أَنْ يَغْلِبَ  
ذَكْرُنَا وَيُبَيِّنَ قَصَائِلُنَا.<sup>۴۰</sup>

.....

۳۶— حیة الامام الرضا ص ۲۸۵—۲۹۸. در رابطه با اجبار امام به پذیرش ولایته‌هدی ر.ک. علل

الشرعیج ۱ ص ۲۲۶—۲۲۸.

عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۹. امالی صدوق ص ۴۳. بحار الانوارج ۴۹ ص ۱۲۹. مجموعه الآثار

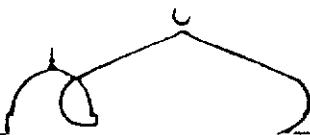
ص ۲۱۶.

۳۷— ر.ک. مقالل الطالبین ص ۳۷۵.

۳۸— عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۸.

۳۹— بنایع المؤدة ص ۲۸۴.

۴۰— عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۶۲.



سپاس خدای را که برای ما آنچه را که مردم از بین بوده بودند حفظ کرد و آنچه را که پست و بی مقدار کرده بودند بالا برد، چنانکه هشتاد سال بر فراز منبرهای کفر، مورد سبّ و سرزنش قرار گرفته بودیم و فضائل و مناقب ما را از مردم پوشیده نگاه داشتند و اموال هنگفتی برای دروغ بستن به ما به مردم داده شد و با تمام این احوال خدا برای ما جز بله‌ی نام تعویست و فضائل ما را آشکار فرمود. و در اولین جلسه‌ای که به منظور معرفی امام به عنوان ولی‌عهدی بر پا گردیده بود آن

حضرت همین تعبیر را به شکل مختص‌مری بیان داشت:

**إِنَّ لَنَا عَلَيْنَا حَقًاٌ يَرْسُولُ اللَّهِ (ص) وَكُلُّمَا عَلَيْنَا حَقٌّ يَهْ فَإِذَا أَذَّنْنَا ذَلِكَ وَجَبَ عَلَيْنَا**

**الْحَقُّ لَكُمْ ۝**

بخاطر رسول خدا(ص) ما حقی بر گردن شما و شما حقی بر گردن ما دارید پس اگر شما حق ما را به ما اداء کنید ما نیز حق شما را می‌دهیم.

آنچه جالبتر از این موارد به نظر می‌رسد، استدلالی است که امام(ع) در برابر مأمون پیش از پذیرش پیشنهاد ولایت‌عهدی بدان تمسک جسته و او را تلویحاً و به گونه‌ای در بن بست قرارداد که اساساً منکر حق خلافت برای خود و آباء خود شود و یا دست از سر امام بودارد، گرچه او به اجراء امام را برای پذیرش ولایت‌عهدی واداشت. امام در برابر او فرمود:

**إِنْ كَانَتْ هَذِهِ الْخِلَافَةُ لَكَ وَاللَّهُ جَعَلَهَا لَكَ فَلَا يَجُوزُ أَنْ تَخْلُعَ لِي أَسَاسَ الْبَسْطَةِ اللَّهُ وَتَجْعَلَهُ لِغَيْرِكَ وَأَنْ كَانَتِ الْخِلَافَةُ آئِتَتْ لَكَ فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَخْلُعَ لِي مَا آتَيْتَ لَكَ. ۲۱**

اگر این خلافت مال تو است و خدا آن را برای تو قرار داده است در این صورت جائز نیست لباسی را که خدا به تو پوشانده از خود خلع کرده و در اختیار دیگری قرار بدهی و اگر مال تو نیست در این صورت جائز نیست آنچه را که مال تو نیست به دیگران ببخشی.

همچنین امام برای ختنی کردن سیاست مأمون در رابطه با بهره‌گیری از ولایت‌عهدی او، در مقام پاسخ از این که چرا ولایت‌عهدی را پذیرفتی؟ فرمود: به همان دلیلی که جدم داخل شوری گردید. ۲۲

و نیز فرمود:

.....

۴۱ — مقالات الطالبین ص ۳۷۵.

۴۲ — عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۸ — ۱۳۹، روضة الوعاظین ص ۲۲۳.

۴۳ — عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۰.

قَدْ عَلِمَ اللَّهُ كَرَاهِيَ لِذِلِكَ فَلَمَا حَيَزَتْ بَيْنَ قُبُولِ ذَلِكَ وَبَيْنَ القَتْلِ اخْتَرَتِ الْقَتْلَ عَلَى

الْقَتْلِ<sup>٤٤</sup>

خدا می داند که من از قبول این امر کراحت داشتم ولی وقتی در وضعی قرار گرفتم که میان قبول ولايتعهدی با قتل يکی را می بایست اختیار کنم بنابراین پذیرش ولايتعهدی را بر کشته شدن ترجیح دادم.

بهر حال امام را ناچار کردند که ولايتعهدی را پذیرد، اما چنانکه گفتیم آن حضرت با تمام قدرت کوشید تا از بهره برداریهای سیاسی از این امر جلوگیری شود. در خطبه ای که آن حضرت پس از تشییع ولايتعهدی خواندند به نکات مهمی اشاره شده است. از جمله فرمودند:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَصَمَهُ اللَّهُ بِالسَّدَادِ وَوَفَّقَهُ لِلرَّشادِ غَرَفَ مِنْ حَقْنَا مَا جَهَلَهُ عَثِرَةً...  
وَأَنَّهُ بَعَلَ إِلَيَّ عَهْدَهُ وَالْأُمَرَةَ الْكُبْرَى إِنَّهُ بَقَيَتْ بَعْدَهُ.<sup>٤٥</sup>

امیرالمؤمنین که خدا او را در رفتن راه راست کمک کرده و در استقامت امرش توفيق دهد از حق ما آنچه را که دیگران انکار کرده بودند به رسمیت شناخت و برای من ولايتعهدی و اگرمن پس از او زنده ماندم ریاست کل را قرارداد.

گفتن اعتراض از مأمور بر این که خلافت، حق اهل بیت است جزو نکات اساسی این مسئله بود که امام آن را دنبال می کرد زیرا برعکس آنچه مأمور می خواست امام رضا(ع) را به تأیید خلافت خود وادرد، خود مجبور شده بود امامت اهل بیت را تأیید کند. امام شرایطی نیز برای پذیرش ولايتعهدی قرارداد که عملاً او را از مداخله در امور سیاسی و اجتماعی بطور کلی دور نگاه می داشت. آن حضرت شرایط خود را بدين ترتیب بیان فرمود:

وَأَنَّ أَقْبَلَ ذَلِكَ عَلَى أَنِّي لَا أُوكِلَ أَحَدًا وَلَا أُغَزِنَ أَحَدًا وَلَا أُنْفِقَ رَسْمًا وَلَا سُنْنَةً وَلَا كُونَ

فِي الْأَفْرِيْنِ تَعِيدُ مُشِيرًا.<sup>٤٦</sup>

من این امر را می پذیرم با این شرایط که به کسی مقام ندهم و کسی را از مقامش عزل نکنم و رسم و روشی را نقض نکنم و فقط از دور، مقام ولايتعهدی را داشته باشم.

.....

٤٤ - عيون اخبار الرضاج ٢ ص ١٣٩.

٤٥ - عيون اخبار الرضاج ٢ ص ١٤٥.

٤٦ - عيون اخبار الرضاج ٢ ص ١٤٨ . ر. ک. نورالابصار ص ١٤٣ . ارشاد ص ٣١٠ . کافی ج ١ ص

٤٧ . روضة الوعظین ص ٢٢٤ - ٢٢٥ . آعلام الوری ص ٣٢٠ . بخارج ٤٩ ص ٣٤ - ٣٥ . حیاة الامام الرضا

ص ٣٤٧.

دقت در این مسائل نشان دهنده آن است که امام نمی‌خواست مسئولیت وضع موجود و اعمالی را که از طرف حکومت اعمال می‌شد به عهده بگیرد و کسانی گمان کنند که آن حضرت نظارت و یا دخالتی در امور دارد، در این صورت طبعاً کسی او را متهم نمی‌کرد، زیرا مسائلی که در کشور مطرح شده و دستوراتی که به مرحله اجرا گذاشته می‌شد صرفاً از ناحیه خود مأمون تلقی می‌گردید و این امتیاز بزرگی بود که امام(ع) موفق شد از مأمون گرفته و بدین ترتیب مانع از آن شود که با خاطر حضورش در تشکیلات حکومتی بدنامی برای خود فراهم کند، از این رو خود می‌فرمود:

إِنِّي مَا دَخَلْتُ فِي هَذَا الْأَفْرِيلَادُخُولَنَّ الْخَارِجَ مِنْهُ<sup>۴۷</sup>

من در این امر داخل نشدم مگر مثل داخل شدن کسی که از آن خارج است.  
واقعیت این است که امام نمی‌توانست وضعیت ناهنجاری را که محصول نزدیک به دو قرن انحراف بود، بپذیرد. وقتی که محمد بن ابی عباد با لحن اعتراض آمیزی به آن حضرت گفت: چرا مسئولیت ولایت‌های را نپذیرفته و از موقعیت استفاده نمی‌کنید (تا به ما هم نفعی برسد)? امام فرمود اگر این کار به دست من بود و تونیز همین موقعیت را نزد من داشتی، حقوق تو از بیت‌المال برابر حقوق مردم عادی می‌شد. (ما كَانَتْ نَفَقَتُكَ إِلَّا فِي كُمَكَ وَكُنْتَ كَوَاجِدَ مِنْ أَلْتَاسِ)<sup>۴۸</sup>

روابط امام رضا(ع) با مأمون از آغاز ولایت‌های تا شهادت آن حضرت

در اینجا می‌توانیم دونکته اساسی را بطور اختصار مطرح کنیم:  
الف: مأمون پس از آوردن امام رضا(ع) به مرو، جلسات علمی متعددی با حضور افراد مختلفی از علماء تشکیل می‌داد و در این جلسات مذاکرات زیادی بین امام(ع) و سایرین به جریان می‌افتد و مسائل مورد بحث این جلسات عمدتاً مسائل فقهی و اعتقادی بود. مرحوم طبرسی بخش عده این مذاکرات را در کتاب خود گردآورده است.<sup>۴۹</sup>  
هدف مأمون از تشکیل این محافل علمی، نشان دادن علم دوستی خود بود که در

٤٧ — عيون الاخبار الرضاچ ۲ ص ۱۳۸.

٤٨ — عيون الاخبار الرضاچ ۲ ص ۹۰.

٤٩ — احتجاج ۲ ص ۱۷۱ — ۲۳۷ ور. ک. عيون الاخبار الرضاچ ۱ ص ۱۲۶ — ۱۶۷. بخارج ۲۱۶ — ۱۸۹.

این رابطه باید او را متمایز از سایر خلفای عباسی دانست، بخصوص مذاق عقلی او و همراهیش با معتزله او را بر آن می داشت تا در برابر اهل حدیث <sup>۵۰</sup> ایستادگی کرده و از لحاظ علمی آنان را منکوب نماید، اما مسئله در اینجا خاتمه نمی یافتد. مأمون از تشكیل چنین جلساتی هدف دیگری نیز داشت. او مخواست با کشاندن امام به بحث، تصویری را که عامّة مردم درباره ائمه اهل بیت(ع) داشته و آنان را صاحب علم خاصی مثلًا از نوع «علم للدنی» می دانستند، از بین ببرد.

مرحوم صدوق در این باره می گوید: مأمون دانشمندان سطح بالای هر فرقه ای را در مقابل امام قرار می داد تا حجت آن حضرت را به وسیله آنان از اعتبار بیاندازد و این به جهت حسد او نسبت به امام و منزلت علمی و اجتماعی او بود. اما هیچکس با آن حضرت روبرو نمی شد جز آنکه به فضل او اقرار کرده و به حجتی که از طرف امام عليه او اقامه می شد، ملتزم می گردید.<sup>۵۱</sup>

در روایتی آمده: هدف مأمون از این کارها جلب نظر امام بوده اما آن حضرت به اصحاب خود فرمود: فریب ظاهر سازیهای او را نخورند، من به دست مأمون به شهادت خواهم رسید.<sup>۵۲</sup>

احتمالاً این مجالس در اوائل به همین دلیل تشكیل می شد وقتی مأمون متوجه شد که تشكیل چنین مجالسی جز ضرر چیزی برای او در بر ندارد به محدود کردن امام، اقدام نمود. از عبدالسلام هروی نقل شده که به مأمون اطلاع دادند: امام رضا مجالس کلامی تشكیل داده و مردم را با علم خوبی مفتون می سازد، مأمون به محمد بن عمرو طوسی مأموریت داد تا مردم را از مجلس آن حضرت طرد نماید. پس از آن امام در حق مأمون نفرین کرده و از جمله چنین فرمود:

يَا بَدِيعُ يَا قَوْيٌ يَا قَنْبِيعٌ يَا عَلَىٰ يَا رَفِيعٌ صَلَّى عَلَىٰ مَنْ شَرَفَتِ الصَّلَاةُ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَأَنْتَمْ لِي مِنْ ظَلَمْنِي وَأَسْتَحْفَتْ بِي وَظَرَدَ الشَّيْءَ عَنْ يَابِي.<sup>۵۳</sup>

ای پدید آورنده زمین و آسمانها، ای پروردگاری که دارای قدرت بی پایانی، ای پروردگاری که تغییر و تبدیلی در او راه ندارد، ای پروردگار بلند مرتبت، درود بفرست بر کسی که نماز را با

.....

۵۰— در مجالس اهل حدیث نیز شرکت می کرد . ر. ک. بحار الانوار ۴۹ ص ۱۸۹.

۵۱— عيون اخبار الرضا ص ۱۵۲.

۵۲— عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۸۳ . بحار الانوار ج ۴۹ ص ۱۸۹ .

۵۳— عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۷۱ .

صلوات و درود به او، شرافت دادی و از کسی که به من ستم رواداشت و مرا سبک کرده و شیعه مرا از در خانه من راند و متفرق کرد، انتقام مرا بگیر.

این مسئله به صورت یک دلیل عمدۀ برای شهادت امام درآمد. احمد بن علی انصاری می‌گوید: از ابوصلت پرسیدم: چگونه مأمون راضی به قتل امام رضا شد؟ ابوصلت گفت: ... مأمون ولایته‌هدی را بدین جهت به امام رضا داد که به مردم نشان دهد آن حضرت به دنیا رغبت دارد و در نتیجه از چشم مردم بیفتد. اما وقتی از امام جز آنچه که برتری او را بر مأمون نشان می‌داد چیزی برای مردم آشکار نمی‌شد، دست به دعوت و جلب متکلمین تمامی سرزینه‌های اسلامی زد تا به وسیله آنان، امام را از نظر علمی محکوم و بی مقدار ساخته و به موقعیت بسیار بلند علمی او از نظر آنان خدشه‌ای وارد آورد و از این رهگذر نقص آن حضرت، میان عامة مردم ثابت شود ولی امام با هیچ عالم یهودی و نصرانی و... روبرو نمی‌شد جز آنکه بر او برتری می‌یافتد و مردم می‌گفتند: آن حضرت شایسته‌تر از مأمون برای تصدی مقام خلافت است، جاسوسان نیز چگونگی امر را به اطلاع او می‌رسانندند. بدین ترتیب بود که مأمون بالآخره دست به مسموم ساختن امام زد.<sup>۵۴</sup>

ب: نکته دویی که سبب تیرگی روابط مأمون با امام گردید، رفت امام به نماز عید بود. او از امام خواست تا نماز عید را بخواند اما امام بر مبنای شرایطی که در ابتدای قبول ولایته‌هدی با مأمون کرده بود از پذیرش اقامه نماز عید عندرخواست، مأمون اصرار کرد و امام ناچار قبول کرده و فرمود: پس من همچون رسول خدا<sup>(ص)</sup> به نماز خواهم رفت. مأمون نیز پذیرفت. مردم که انتظار داشتند امام رضا<sup>(ع)</sup> همچون ملوک با آداب و رسوم خاصی از خانه خارج خواهد شد، شکفت زده دیدند که حضرت با پای برهنه در حالی که تکبیر می‌گوید برای افتاد، امراء که با لباس رسمی و معمول این گونه مراسم آماده بودند با دیدن این وضع یکباره از اسیها فرود آمده و کفش‌ها را از پا درآورده و با گریه و تکبیر گویان پشت سر امام برای افتادند و امام در هر قدم که می‌رفت سه بار تکبیر می‌گفت.

إِنَّ بَلَغَ الرِّضَا الْمُصَلَّى غَلَى هَذَا السَّبِيلِ إِفْتَنَ يِهِ النَّاسُ وَالرَّائِي أَنَّ تَسْأَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ فَبَقَتْ  
إِلَيْهِ الْمَاقُولُ فَسَأَلَهُ الرَّجُوعَ فَقَدَعَا أَبُوالْحَسِنِ بِحُقْقِهِ قَلْبِسَةٌ وَرَكْبَتْ وَرَجَعَ.<sup>۵۵</sup>

.....

۵۴— عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۴۱.

۵۵— کافی ج ۱ ص ۴۹۰. عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۶۹. روضة الاعظین ص ۲۲۷—۲۲۸.

اگر امام رضا بدین صورت به مصلی برسد، مردم فریفته او می‌شوند، بهتر آن است که از او بخواهی برگردد. پس مأمون فردی را فرستاد و از امام خواست که برگردد. آن حضرت کفش خود را خواسته و به پا کرد و سوار شده و برگشت.

احساس خطری که مأمون از این حادثه کرده بود بی‌تردید اورا به این فکر انداخت که وجود امام نه تنها دردی را برای او دوا نمی‌کند بلکه اوضاع را علیه او سخت تحریک خواهد کرد و لذا مراقبانی برای آن حضرت قرارداد تا بدقت او را تحت نظر بگیرند و اخبارش را به مأمون گزارش کنند تا مبادا اقدامی علیه او بکند.

قبل‌اهم دیدیم که گزارشگران، مسائلی را که در رابطه با امام رخ می‌داد به اطلاع مأمون می‌رسانند.<sup>۵۶</sup>

ولی امام از مطرح کردن مسائلی که برای مأمون خوش آیند نبود، خودداری فرمود. ابوصلت می‌گوید:

وَكَانَ الرِّضا لَا يُحَاجِبُ الْمَأْمُونَ مِنْ حَقٍّ وَكَانَ يُجْعِلُهُ بِمَا يَكْرَهُ فِي أَكْثَرِ أَخْوَالِهِ فَيُغَيِّفُهُ ذَلِكَ وَيُخْقِدُهُ عَلَيْهِ وَلَا يُظْهِرُهُ لَهُ<sup>۵۷</sup>

امام رضا(ع) در رابطه با حق از مأمون وحشتنی نداشت و در اکثر اوقات به او چنان جواب می‌داد که ناراحتیش می‌کرد و این وضع باعث غضب مأمون و از دیاد عداوتش نسبت به آن حضرت می‌گردید. ولی غضب و عداوت خود را هرگز به امام آشکار نمی‌کرد.

شیخ مفید آورده است که امام در مجالس خصوصی با مأمون او را نصیحت کرده و از عذاب الهی بیسم می‌داد و به خاطر کارهای خلافی که مرتکب می‌شد به نکوهش او می‌پرداخت. مأمون به ظاهر اندرزهای امام را می‌پذیرفت ولی در واقع از این برخوردهای امام سخت ناراحت می‌شد. شیخ نمونه‌ای نیز از اینگونه موارد را ذکر کرده است.<sup>۵۸</sup>

در موارد دیگری نیز امام صریحاً اعمال او را مورد انتقاد قرار می‌داد. از جمله زمانی که او به پیشروی نظامی در کشورهای غیر اسلامی مشغول بود، خطاب به مأمون چنین فرمود: چرا به فکر امت محمد(ص) نبوده و به اصلاح آنها نمی‌پردازی.<sup>۵۹</sup>

۵۶— بخارج ۴۹ ص ۱۳۹، مسند الامام الرضا ج ۱ ص ۷۷—۷۸، عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۵۳

به نقل حیاة الامام الرضا ص ۲۱۴.

۵۷— عيون اخبار الرضا، ج ۲ ص ۲۴۱.

۵۸— الارشاد، ط بصیرتی، قم، ص ۳۱۵.

۵۹— ر. ک. مسند الامام الرضا ج ۱ ص ۷۴.

## شهادت امام

از مطالبی که در بالا بدان اشاره شد معلوم می‌شود که مأمون از آوردن امام به مرو به نتایج مطلوبش دست نیافته بود. چنانچه وضع به همین منوال ادامه می‌یافت احتمالاً ضررهای غیرقابل جبرانی نیز برای او درپی داشت. مأمون که از کشتن برادر خود برای رسیدن به خلافت خودداری نکرده بود و بعدها از کشتن وزیر خویش که برای رسیدن او به خلافت آن همه زحمت کشیده بود احساس نگرانی نکرد، این بار نیز همانند اجداد جنایتکار خود به منظور حفظ خلافت، برای کشتن امامی دیگر از امامان شیعه اقدام به توطه کرده و آن حضرت را با سیاست بازیهای خاص خود به شهادت رسانید.<sup>۴۰</sup> و به مردم چنان واسمود کرد که از رحلت امام بسیار غمگین و افسرده شده است بطوری که سه شبانه روز حاضر به ترک آرامگاه امام نگردید. توسل به تزویر او در این جهت چنان گیرا و ظاهر فریب بود که حتی اقليتی از علمای شیعه نیز حاضر به پذيرفن شهادت آن حضرت به دست او نشده اند و اربلی از جمله آنهاست.<sup>۴۱</sup> این در حالی است که اکثریت علمای شیعه و در رأس آنها صدوق که مفصل‌ترین کتاب را پیرامون اخبار امام به نگارش درآورده است، به صراحت و با استناد به روایات زیادی، شهادت امام را به دست مأمون تایید کرده است.<sup>۴۲</sup>

## امام در برابر تبلیغات عبّاسیان علیه علویان

به یقین می‌توان گفت که از مهمترین مشکلات عبّاسیان در دوران خلافتشان، شورشایی بود که توسط علویان علیه آنها برپا می‌شد که اکثراً نیز زیبدیه در آنها شرکت فعالی داشتند.

با گذشت دوران سفاح که حتی آن دوره نیز شامل یک قیام شیعی علوی – قیام شریک بن شیخ المهری – در خراسان بود در زمان منصور، مهدی، هادی، هارون و... مرتبأ و هر چند گاه شورشایی بر ضد خلافت عبّاسیان برپا می‌شد، از این رواکثر خلفای عبّاسی در سرکوبی علویان، بیرحمانه‌ترین رفتارها را در پیش می‌گرفتند. شعله‌های این

.....

۶۰ – مقالات الطالبين ص ۳۳۷. ارشاد ص ۳۱۶.

۶۱ – کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۸۲ – ۲۸۳. این مسئله را به سید بن طاووس نیز نسبت داده است.

۶۲ – ر. ک. مسنن الامام الرضا، ج ۱، ص ۱۲۴ – ۱۳۹.

شورشها طی قرون متولی هر چند وقت یکبار از گوشه‌ای از کشور پهناور اسلامی سر به آسمان برمی‌داشت چنانکه این مسئله در قرن سوم و چهارم به صورت یک مشکل جدی مطرح بود. حتی در واپسین روزهای حکومت بنی عباس، هنوز برخی از سلاطین همچون محمد خوارزمشاه می‌کوشیدند به بهانه این که خلافت اسلامی از آن علویان است از اطاعت خلفای عباسی سر پیچی نمایند.

واری این سرکوبیها که داستان آن را در کتب تاریخ بخصوص کتاب مهم اصفهانی تحت نام *مقالات الطالبین* می‌توان یافت، عباسیان به منظور طرد علویان از جامعه به شیوه‌های دیگری نیز متوصل می‌شدند که از مهمترین آنها تبلیغات زهرآگین آنان در شکلهای مختلف به هدف بی اعتبار کردن شخصیت علمی علویان نزد مردم بود. خدشه وارد ساختن به تصورات مردم در رابطه با عظمت خاندان رسالت تنها هدف مهمی بود که از طرق مختلف توسط عباسیان دنبال می‌شد و در هر زمان، مناسب با شرایط و اوضاع و احوال آن زمان به تبلیغات خود شکل می‌دادند. یکی از شیوه‌های تبلیغاتی عباسیان بر ضد علویان —که احتمالاً مروج اصلی آن هارون الرشید بود و یا در دوران او شایع کردند— این بود که می‌گفتند علویان آنچنان حقی برای خود قائلند که سایر مردم را «عبدید» و برده خود می‌دانند. آنها این مفهوم را از روایاتی که در رابطه با برتری اهل بیت(ع) یا مفهوم امامت و برتری و برگزیدگی (اصطفاء) از خود پیامبر و ائمه شیعه نقل شده است، گرفته و در تبلیغات خود از آن سوء استفاده می‌کردند در حالی که در این گونه روایات، تنها اطاعت بی‌چون و چرای مردم از امام خاطرنشان شده است و این مفهومی است غیر از آنچه بنی عباس بخورد مردم می‌دانند زیرا بنی عباس در تبلیغات خود برای مردم می‌گفتند: علویان شما را برده خود دانسته و بدین ترتیب شما را مورد تحقیر قرار می‌دهند و طبیعی است که این گونه شایعات بی اساس عده‌ای از مردم ساده‌لوح را بر دوری از علویان و می‌دانست. ما دو شاهد تاریخی بر این مطلب در دست داریم. یکی حادثه‌ای است که میان محمد بن ادریس شافعی و هارون الرشید پیش آمده بود، گویا شافعی از کسانی بود که نسبت به اهل بیت اظهار علاقه کرده و ارادت نشان می‌داد و اشعاری نیز در این رابطه از او نقل شده است.<sup>۶۳</sup>

وقتی شافعی به یمن رفت مدت یکسال در آن دیار اقامت گرید و به هارون خبر

.....

دادند که شافعی به همراهی یکی از علوبان در صدد قیام بر علیه تو هستند در حالی که این گزارش بنا به نقل رسیده، صحت نداشته است.

رشید از شنیدن این خبر خشمگین شده و دستور توقیف شافعی و فرستادن او را به پایتخت صادر کرد، او را همراه با برخی از اصحابش در پایتخت حاضر کردند. این خبر به محمد بن حسن شیبانی فقیه حنفی که در خدمت هارون بود رسید و او برای آنکه این حرکت بر دسیسه چینی او تسبیت به شافعی حمل نشود از هارون خواست تا از او بگذرد، ولی هارون این درخواست را رد کرد. وقتی شافعی در برابر هارون قرار گرفت موضوع قیام را جدا تکذیب کرده و افزود:

أَوْلَيْسِ فِي الْتَّائِسِ عَلَوْيٌ إِلَّا وَتَطْئُنُ أَنَّ التَّائِسَ لَهُ عَبِيدٌ فَكَيْفَ أُخْرِجُ زَجْلًا يُرِيدُ أَنْ يَجْعَلَنِي عَبْدًا.

آیا چنین نیست که علوبان مردم را برده خود می‌دانند، در این صورت چگونه من مردی از آنها را بر جنگ علیه توعّم کنم که خود مرا در صورت پیروزی برده خود خواهد کرد.

هارون از این سخن خشنود شده و او را خلمت علماء پوشانید.<sup>۶۴</sup> البته همچنانکه گفته شد شافعی در حب آل محمد(ص) اصرار فراوان داشت، اما بعید نمی‌نماید که تبلیغات عتبیان در او نیز مؤثر افتاده باشد.

شاهد دیگر روایتی است که بسیاری از مصادر آن را نقل کرده‌اند. مرحوم کلینی آورده که محمد بن زید طبری گفت: من بالای سر امام رضا(ع) ایستاده بودم در حالی که گروهی از بنی هاشم نیز در کنار او بودند، از جمله اسحاق بن حسین عباسی، امام روبرو او کرده و فرمود:

يَا إِسْحَاقُ بَلَغْنَى أَنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّا نَرْعَمُ أَنَّ النَّاسَ عَبِيدٌ لَنَا لَا وَقَابَنِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(ص) مَا قَتَّهُ وَلَا سَمِعْتُهُ مِنْ أَبَائِي فَالَّهُ وَلَا بَلَغْنَى عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَبَائِي فَالَّهُ وَلَكِتَنِي أَقُولُ: النَّاسُ عَبِيدٌ لَنَا فِي الْقَاعَةِ فَوَالِ لَنَا فِي الدِّينِ فَلِيَلْعِنَ الشَّاهِدُ الْغَائِبُ.<sup>۶۵</sup>

یا اسحاق به من خبر رسیده که مردم می‌گویند: ما آنها را بر دگان خود می‌پنداریم، نه، قسم به قرابتی که با رسول خدا(ص) دارم، نه من خود چنین چیزی گفته‌ام و نه او یکی از اجداد شنیده‌ام که

.....

۶۴ — الفتح، ابن اعثم کوفی، ج ۸ ص ۲۴۸ — ۲۴۹.

۶۵ — کافی ج ۱ ص ۱۸۷. امالی طوسی ج ۱ ص ۲۱. امالی مفید ص ۱۵۶. مستند الامام الرضا ج ۱

چنین بگوید و نه از یکی از پدراتم به من چنین روایتی رسیده ولی من می‌گوییم؛ مردم در این که اطاعت ما بر آنها واجب است فرمابنبردار ما و از نظر دینی موالیان و دوستان ما هستند. این مطلب را حاضرین به غایبین برسانند.

در روایت دیگری از ابوصلت آمده که به امام عرض کرد: مردم چه چیزهایی از شما نقل می‌کنند؟ امام فرمود: چه چیزی از ما نقل می‌کنند؟ گفتم: می‌گویند: شما ادعا دارید که مردم بردگان شما هستند، امام فرمود:

ای پروردگاری که آسمانها و زمین را گستردی و دانای پنهان و آشکاری، تو شاهدی که من چنین نگفته‌ام، از پدران خود نیز هرگز نشنیده‌ام چنین بگویند، تو آگاهی از ستمهایی که از این مردم به ما روا داشته می‌شود که این هم یکی از آنها است. بعد امام روبه من کرد و فرمود: اگر چنانکه از ما حکایت می‌کنند ما همه مردم را بردگان خود می‌دانیم پس به چه کسی آنها را می‌فروشیم؟ گفتم: راست می‌فرمایید یا بن رسول الله. سپس امام به فرق میان ولایت و بردگان دانستن مردم پرداخته و فرمود: ای عبدالسلام آیا تو منکر ولایتی هستی که خدا به ما عطا فرموده؟ گفتم: نه به خدا پناه می‌برم، من ولایت شما را قبول دارم.<sup>۶۶</sup>

این دو روایت به خوبی نشان می‌دهد که بنی عباس چگونه با گرفتن سوزه‌ای از یک مسئله حق (ولایت)، کوشیده‌اند مردم را از ائمه(ع) دور نگاه دارند.

جعل حدیث و نسبت دادن آن به ائمه اهل بیت(ع) به منظور تخریب شخصیت آنها در میان مردم لیز نوع دیگری از تبلیغات مخالفین آنها بود که غیر عبادیان در آن نقش فعالی داشتند، امام رضا(ع) پرده از روی این خیانت خطرناک نیز برداشته و در روایتی که از آن حضرت آمده می‌فرماید:

مخالفین ما احادیثی در رابطه با فضائل ما از پیش خود ساخته و به ما نسبت می‌دهند که از این کار نظر خاصی دارند و این احادیث بر سه دسته تقسیم می‌شود:  
دسته اول روایات غلوامیز است که ما را بالاتر از آنچه هستیم نشان می‌دهد؛  
دسته دوم روایات تقصیر که ما را پائین‌تر از آنچه هستیم نشان می‌دهد؛  
دسته سوم روایاتی است که در آن به عیوب دشمنان ما تصریح شده است.

.....

۶۶ - عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۸۳، اعمالی مفید، ط نجف، ص ۱۴۸. اعمالی طرسی ج ۱ ص ۲۱.

مسند الامام الرضا ج ۱ ص ۹۶.

مردم وقتی روایات غلوامیز را می‌بینند، شیعیان ما را تکفیر کرده و عقیده به ربویت ما را بدانها نسبت می‌دهند و وقتی روایات دسته دوم را می‌بینند، به ما در حد مفهوم آنها اعتقاد پیدا می‌کنند و وقتی عیوب دشمنان ما را می‌شنوند به ما همان نسبتها را می‌دهند.<sup>۶۷</sup>

روایت فوق نشان می‌دهد که چگونه سعی شده ائمه اهل بیت و شیعیان آنها را به اងاء مختلف، بد معرفی کرده و مردم را نسبت به آنان بدین سازند.

### امام رضا(ع) و مسائل کلامی

دوران امام رضا(ع) از دورانهایی است که بحثهای کلامی از ناحیه جریانات گوناگون فکری وجود داشته است. دو گروهی که ما آنها را به نامهای معترض و اهل حدیث می‌شناسیم در بر پایی این جدالها و کشمکش‌های فکری، بیشترین سهم را دارا بوده‌اند، با این که خلفای عباسی هر کدام به نحوی در این مسائل مشارکت می‌کردند اما در قیاس با مأمون اصلاً نمی‌توان آنها را در رابطه با گرایشات فکری مطرح نمود، تنها از زمان مأمون به بعد است که خلفاء بصورت جتنی در مسائل فکری و کلامی شرکت کرده‌اند.

در برایر این دو گروه، که یکی عقل را بر نقل ترجیح می‌داد و دیگری (اهل حدیث) به عکس آن عمل می‌نمود، امام رضا(ع) می‌کوشید تا موضع خود را بیان کند. از این روست که بخش عمده روایاتی که از آن حضرت نقل شده، پیرامون مسائل کلامی آنهم در شکل پرسش و پاسخ و یا احیاناً مناظرات است. طبیعتاً چون امام رضا(علیه السلام) مدتی در سمت ولایت‌عهدی، برخوردهای آشکارتری داشت لذا این مناظرات بیشتر پیش می‌آمد، بخصوص که مأمون نیز در اوائل به دلایل متعددی به منظور ترتیب و تشکیل چنین جلساتی سعی وافری از خود نشان می‌داد.

در میان این مباحث، آنچه از همه بیشتر مطرح می‌شد بحثهای مربوط به امامت بود که یک پایه آن بر عقل و پایه دیگری بر نقل استوار بوده است. البته مباحث مختلف مربوط به توحید بویژه صفات خداوند، از جمله صفت عدل که ارتباط مستقیمی نیز با جبر و اختیار داشت، از داغ‌ترین بحثهای کلامی در طول چندین قرن در میان مسلمین بوده است. آغاز این بحثها از اواخر قرن اول و گسترش آن در نیمة دوم قرن دوم صورت پذیرفت.

.....

۶۷ - عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۴

ما در بیان شرح حال ائمه در گذشته، گاه و بیگان مسائل کلامی را مطرح می‌کردیم ولی در اینجا می‌کوشیم تا به نحوی مسائل جاری آن زمان را که نسبت به زمان قبل از آن گسترش بیشتری داشته و از کیفیت بالاتری برخوردار بود، مطرح کرده و موضع امام رضا(ع) را که در اوج گیری این مسائل نقش مهمی در بیان آراء امامیه به عهده داشته، بیان کنیم.

محدودیتهایی که عباسیان برای علویان و شیعیان فراهم کرده بودند غالباً باعث دوری شیعیان از ائمه بوده و از نظر فraigیری اعتقادات، مشکلاتی برای آنها فراهم می‌کرد لذا از آبی نصر بنیطی نقل شده که خدمت امام عرض کردم:

إِنَّ أَصْحَابَنَا يُغْضُهُمْ يَقُولُونَ بِالْجَنْبِ وَتَغْضُهُمْ يَقُولُونَ بِالْأَسْطَاعَةِ.

از شیعیان گروهی اعتقاد به جبر پیدا کرده و گروهی قائل به اختیار هستند و از امام خواستم تا حقیقت مسئله را بیان فرمایند.<sup>۴۸</sup>

و در روایت دیگری یکی از شیعیان خطاب به امام گفت:

يَا أَبْنَى رَسُولِ اللَّهِ صِفَتَ لَنَارَكَ فَإِنَّ مَنْ قِبَلَنَا قَدِ اخْتَلَقُوا عَلَيْنَا!

یا بن رسول الله خدا را برای ما توصیف کن، زیرا میان اصحاب ما در شناخت خدا اختلاف زیادی پیدا شده است.

مشکل مهمتری که وجود داشت، اهل حدیث بود، کسانی که تنها خود را متعهد به قول ظواهر آیات و روایات دانسته و تحت تأثیر برخی از سوءتفسیرهای مفترضانه ای که از طرف بنی امية و یا یهودیان سرچشمه گرفته و ترویج شده بود، قرار می‌گرفتند و ظاهر آیات و روایات را که دال بر تشبیه بود، می‌پذیرفتند. این افراد هرگز حاضر به یک جمعبندی کلی از آیات و تکیه به محکمات، که می‌توانست متشابهات را تفسیر کرده و مشکل تشبیه را حل کنند، نبودند. اینان روایاتی نقل کرده و با استناد به آن روایات، خدا و صفات او را طوری تفسیر می‌کردند که او را به شکل یک انسان تصویر کرده و برای او اثبات چشم و دست و پا... می‌کردند.

طبعاً شیعیان که خود را متعهد به روایات می‌دانند در برابر این روایات، و امانده و از امام(ع) در این رابطه پرسش می‌کردند هرروی می‌گوید: از امام درباره حدیث: إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ (مؤمنین در بهشت خدا را از منازلشان زیارت خواهند

.....

کرد) که اهل حدیث این روایت و روایاتی دیگر از این نوع را دال بر رؤیت بصری خداوند در قیامت می‌دانند، پرسیدم. امام به تفصیل به برسی این روایات پرداخته و قسمتی را از اساس غیر صحیح خوانده و برخی را نیز با استفاده از آیات و روایات دیگر و مقدمات عقلی توجیه نمود.<sup>۷۰</sup>

و در روایت دیگری در این باب به صراحت فرمود:

ما شَهِدَ يَهُ الْكِتَابَ وَالشَّهَدَةَ قَتَنَخُ الْفَائِلُونَ يَهُ.<sup>۷۱</sup>

هر آنچه را که کتاب و سنت صحبت آن را تأیید می‌کنند، ما آن را می‌پذیریم.

شیعه که از ابتدا از موضعی بر مبنای نفی تشییه و جبر برخوردار بودند، با این دو مسئله (تشییه و جبر) که مرrog آن یهودیان و متأثرين از آنها و نیز حکام اموی بودند، مبارزه می‌کردند. اما به دلایلی که از جمله آنها وجود غلات در میان شیعه و تبلیغات نادرست و تحریف کننده درباره عقاید آنها و همچنین عدم فهم درست نظرات آنها — که از جهتی با معترله تفاوت‌هایی داشت — باعث شد، برخی شیعه را به داشتن عقیده تشییه متهم نمایند. این تهمت در قرن چهارم هجری، تا زمانی که مرحوم شیخ صدوق کتاب توحید خویش را تألیف نمود، در میان جمعی از مخالفین شیعه وجود داشته است، از این رو شیخ صدوق کتاب توحید خود را به منظور ابطال همین تهمتها نادرست مخالفین تألیف کرد و این حقیقتی است که شیخ صدوق در همان آغاز کتاب توحید به عنوان انگیزه اصلی تألیف آن به ذکر آن پرداخته است. این مشکل در زمان خود امام رضا(ع) نیز وجود داشته است و سبب آن نقل پاره‌ای از روایات حاکی از تشییه — که غلات آنها را بیشتر به منظور توجیه عقاید مبني بر تشییه خودشان از قبیل حلول روح خدا در وجود امام و امثال آن، آورده بودند — بود. حسین بن خالد می‌گوید: به امام عرض کرد: مردم ما را معتقد به تشییه و جبر می‌دانند و این به دلیل روایاتی است که از آباء شما نقل شده است. امام پاسخ بسیار جالبی داده و فرمودند:

ای پسر خالد! بگو بینم روایاتی که می‌گویی از آباء من پیرامون تشییه و جبر آمده زیادتر است یا آنچه که در این زمینه از خود پیامبر(ص) روایت شده؟ گفتم: آنچه از رسول خدا(ص) نقل شده بیشتر است. امام فرمود: پس باید بگویید رسول خدا قائل به تشییه و

۷۰— توحید ص ۱۱۷. عيون اخبار الرضا(ج ۱ ص ۱۱۵).

۷۱— توحید ص ۱۱۳. کافی ج ۱ ص ۱۰۰.

جبر بوده است. گفتم: آنها می‌گویند رسول خدا(ص) این کلمات را نفرموده است بلکه به دروغ به او بسته‌اند. امام فرمودند: بگویید آباء من نیز چنین چیزی نفرموده بلکه این روایات را به نام آنها جعل کرده‌اند. بعد امام(ع) فرمود: هر کس قائل به تشییه و جبر باشد کافر و مشرک می‌شود و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. امام پس از بیان این مطالب، آن روایات را ساخته دست غلات دانسته و از شیعیان خواست تا آنها را از خود طرد کنند.<sup>۷۲</sup>

به علت وجود همین شباهت بود که امام رضا(ع) بطرز روشنی ضدیت موضع شیعه را با اهل حدیث بر ملا کرده و در تعابیر گوناگونی که مقداری از کلمات امیر المؤمنین(ع)<sup>۷۳</sup> و مقداری دیگر از خود آن حضرت است، عقیده تنزیه را تشریح فرموده است. در اینجا به نمونه‌هایی در این باب توجه می‌کنیم:

در مقابل همین اعتقاد به تشییه و جبر بود که امام از قول آباء گرامش از رسول خدا(ص) روایت کرده که آن حضرت فرمودند:

**ما عَرَفْتُ اللَّهَ مِنْ شَبَهَةٍ بِخَلْقِهِ وَلَا وَصْفَةً بِالْعَذْلِ مِنْ نَسْبَةِ إِلَيْهِ ذَنْبٍ عِبَادَهُ<sup>۷۴</sup>**

هر کسی که خدا را به آفرید گاش تشییه کرده او را نشانه و کسی که گاهان بندگان را به او نسبت دهد او را عادل ندانسته است.

این روایت بخوبی در نظری هر دو اعتقاد (تشییه و جبر) گویا است. و در روایت دیگری امام(ع) اعتقاد به تشییه را که به بدترین شکل در میان اهل حدیث رواج داشت، اعتقاد کفرآمیزی نامید. داود بن قاسم می‌گوید: از علی بن موسی الرضا(ع) شنیدم که می‌فرمود:

**مَنْ شَبَهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ كَاذِبٌ وَمُشْرِكٌ وَمَنْ وَصَفَهُ بِالْمَكَانِ فَهُوَ كَاذِفٌ<sup>۷۵</sup>**

هر کس خدا را به آفرید گاش تشییه کند مشرک است و هر که برای خدا قائل به مکان شود کافر است.

در اینجا برای روشن شدن این که اهل حدیث در مسئله تشییه کار را به چه درجه از وقاحت کشانده‌اند بهتر است به برخی از روایات آنها اشاره‌ای داشته باشیم:

.....

۷۲— توحید ص. ۳۶۳. عيون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۴۲.

۷۳— امام رضا(ع) گاهی عیناً خطبه‌های امیر المؤمنین(ع) را نقل می‌فرمودند. ر. ک. توحید ص. ۶۹. عيون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۲۱.

۷۴— توحید ص. ۴۷.

۷۵— توحید ص. ۶۹.

الف: قلوب بندگان خدا در میان دو انگشت او قرار دارد.

ب: خدا روز عرقه به آسمان دنیا فرود می‌آید.

ج: در روز قیامت آتش جهنم همچنان شعله می‌کشد تا خدا پاهایش را روی آن بگذارد.

د: و در حدیثی دروغین که از رسول خدا(ص) روایت کرده‌اند آن حضرت می‌گوید: «من پروردگارم را در بهترین شکل آن دیدم».

و این روایات را با همان ظواهر کفرآمیزش پذیرفته‌اند.<sup>۷۶</sup>

و در روایت دیگری آورده‌اند:

**الْكُرْسِيُّ الَّذِي يَجْلِسُ عَلَيْهِ الرَّبُّ مَا يَقْضِي مِنْهُ إِلَّا قَدْرًا يَعْلَمُ**

آن صندلی که خدا روی آن می‌نشیند همه (جسم) خدا را می‌گیرد و تنها مقدار چهار انگشت از آن باقی می‌ماند.

و آنگاه ابوبکر ابن ابی مسلم اضافه می‌کند:

**إِنَّ الْمَوْضِعَ الَّذِي يَقْضِي لِمُحَمَّدٍ (ص) لِيُجْلِسُهُ قَعْدَةً**

مقداری که از صندلی خدا باقی می‌ماند مخصوص رسول خدا(ص) است تا خدا او را در کنار خودش بنشاند.

این نمونه‌ای از عقاید نادرستی بود که اهل حدیث سخت به آن معتقد بودند و طبیعی است که اساس اعتقاد به خدا را در حد شرک و کفر از حقیقت به دور نگاه می‌داشت.

از مسائلی که از اهمیت کلامی زیادی برخودار بود مسئله رؤیت خدا بود، مسئله‌ای که حتی اشاعره با تمام کوششی که در این راه بکاربردن، نتوانستند از آن خلاصی یابند و در نهایت همچون اهل حدیث اعتقاد به رؤیت خدا در روز قیامت را باور داشتند. برای اثبات این اعتقاد، به رؤیت پیامبر که در برخی از مشتبهات آیات قرآن آمده، مانند «لَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَى» و احادیثی که پیرامون آن نقل شده استناد شده است.

امام رضا(ع) در رد این برداشت و استدلال به آن و به عنوان انکار رؤیت بطور کلی فرمودند: در دنبال این آیه، آیه دیگری نازل شده که آنچه را که رسول خدا دیده روشن می‌کند: «مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» (آنچه را که پیامبر با دل خود — نه به چشم — دیده

.....

تکذیب نمی‌کند) و پس از این آیه می‌فرماید: «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» (پیامبر پاره‌ای از آیات بزرگ خدایش را دیده) و روشن است که آیات خدا، غیر از خود خدا است چنانکه در جای دیگری فرموده: لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» (هیچ کس به خدا احاطه علمی نمی‌تواند پیدا کند.) اگر کسی بتواند او را به چشم ببیند پس به او احاطه علمی پیدا کرده و خدا مورد معرفت او قرار گرفته است. ابوقرة گفت: آیا شما روایات را تکذیب می‌کنید؟ امام فرمود:

إِذَا كَانَتْ آَرِوَابِاتُ مُخَالِفَةً لِّلْقُرْآنِ كَذَّبُهُمَا.<sup>۷۸</sup>

وقتی روایات مخالف با قرآن باشد من آن را تکذیب می‌کنم.

امام در تفسیر آیات دیگری که مورد استدلال اهل حدیث بود یعنی آیه «إِلَى رَبِّهِمَا نَاظِرَةً» فرمود:

يَعْنِي مُشْرِفَةً تَنْتَظِرُ تَوَابَتَ رَبِّهِمَا.<sup>۷۹</sup>

در روز قیامت چهره‌های مؤمنین از زیبایی می‌درخشند و انتظار ثواب پروردگارشان را دارند.

و در تفسیر آیه «وَجَاءَ رَبِّكَ...» فرمود: «وَجَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَالثَّالِثُ صَفَّاً صَفَّاً»<sup>۸۰</sup>.

امر پروردگارت رسید در حالی که ملانکه صفات به صفات در جایگاه خود قرار گرفته اند.

در عین حال تعبیر ابراهیم بن عباس این است:

كَانَ كَلَامُهُ كُلُّهُ وَجْهَانَهُ وَنَمَثَلُهُ إِنْزَاعَاتٍ مِّنَ الْقُرْآنِ.<sup>۸۱</sup>

سخنان امام رضا(ع) و جوابها و مثالهای آن حضرت بطور کلی از قرآن برداشت شده بود.

تکیه امام بر قرآن در مقابل اقوال دیگران نیز جالب است، موقعی که قول معتزله

نzd امام مطرح شد که به اعتقاد آنها گناهان کبیره بخشووده نمی‌شوند، فرمود:

قَدْ تَرَى الْقُرْآنَ يُخَلِّفُ قَوْنَ الْمُغْتَرِلَةِ؛ وَأَنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلْتَائِسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ.<sup>۸۲</sup>

قرآن برخلاف قول معتزله نازل شده، خدا می‌فرماید: پروردگارت تو گناه مردم را می‌بخشد.

از روایات دیگری که اهل حدیث در مقام توصیف آنچنانی خدا بکار گرفته اند و

نشانه‌ای از مشبهه بودن آنها است، روایتی است که در آن آمده: فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى

.....

۷۸— توحید ص ۱۱۰. کافی ج ۱ ص ۹۵.

۷۹— عيون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۱۴. امالی صدوق ص ۲۴۶. مستند الامام الرضا ج ۱ ص ۳۷۹.

۸۰— توحید ص ۱۶۲.

۸۱— عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۸۰.

۸۲— سورة رعد آیه ۶.



صُورَتِهِ، اَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ مَّنْ گَفَتْ: مَقْصُودُ اَزْ اِيْنِ روَايَتِ اِنْ اَسْتَ كَهْ خَدَا آَدَمَ رَا شَيْبَهْ بَهْ خُودَشَ آَفَرِيدَهْ اَسْتَ. وَ بَهْ مَنْظُورَ تَأْكِيدَهْ بِيَشْتَرَ دَرْ اَعْتَقَادَشَ اَضَافَهْ مَنْ گَرَدَ: اَكْفَرَ ضَمِيرَ دَرْ «صُورَتِهِ» بَهْ خُودَ آَدَمَ بَرْ گَرَددَ، آَنْ وَقْتَ كَلامَ خَدَا بَيْ مَعْنَى وَ لَغْوَمَ شَوْدَ زَيْرَا قَبْلَ اَزْ آَدَمَ، آَدَمَ دِيَگَرِي نَبُودَهْ كَهْ آَدَمَ دَوْمَ رَا شَيْبَهْ اوْ بِيَافِرِينَدَ.<sup>۸۳</sup>

امام رضا(ع) در برابر این استدلال، شأن صدور این کلام را از رسول خدا(ص)

چنین فرمودند:

خَدَا آَنَهَا رَا بَكْشَدَ قَسْمَتَ اولَ روَايَتَ رَا حَذْفَ كَرْدَهَ اَنَدَ: اِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) مَرَّ

بِرَجْمَنِيْنِ يَسَابَانِ فَسَمِعَ أَخْدَهُمَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ:

فَيَقُولُ اللَّهُ وَجْهَكَ وَجْهَهُ مَنْ يَشْبَهُكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَقُلْ هَذَا لِأَخْيَكَ

فَإِنَّ اللَّهَ عَرَوَ جَلَّ خَلْقَهُ آَدَمَ عَلَى صُورَتِهِ.<sup>۸۴</sup>

رسول خدا(ص) دو مرد را دید که به همدیگر دشام می دادند و شنید که یکی به دیگری می گوید: خدا را زشت کنند صورت تو و کسی را که به تو شبیه است. رسول خدا(ص) فرمود: ای بندۀ خدا، به برادرت این چنین نگو که خدا حضرت آدم را شبیه او آفریده است.

روایت نشان می دهد که چگونه احادیث در خاندان پیامبر(ص) سالم و محفوظ مانده و در میان دیگران با حذف قسمتی از آن و یا با تصرف در آن، دچار تحریف شده است.

امام در روایتی مردم را از نقطه نظر اعتقاد به صفات الهی، به سه دسته چنین

تقسیم فرمود:

گروهی قائل به شبیه هستند و گروه دیگری قائل به تعطیل، که اعتقاد هر دو

باطل است و راه سوم اثبات صفات خدا بدون شبیه او به چیزی می باشد.<sup>۸۵</sup>

اهل حدیث برای اثبات دست برای خدا به آیه «قَلْ يَدْأَهُ مَبْسُوقَلَانِ» (بلکه دو دست خدا باز است) استدلال کرده اند. وقتی از نظر امام(ع) در رابطه با این آیه و تفسیر آن بوسیله مشبهه سؤال شد، فرمود:

اَكْرَمَنْظُورَ از دو دست مانند دستهای انسان باشد، آَنْ وَقْتَ خَدَا بَيْدَ مَخْلُوقَ

بَاشَد.<sup>۸۶</sup>

۸۵— فرج المهموم، صدوق، ص ۱۳۹.

۸۶— طبقات العنايبله ج ۲ ص ۱۳۱.

۸۷— توحید ص ۱۶۸.

۸۸— عيون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۱۹.

روايات متعددی نیز در رابطه با قضاء و قدر و مسئله جبر و اختیار از امام وارد شده که توضیح مبانی آنها نیاز به شرح و بسط زیادی دارد که این مختصر جای آن نیست ولی بطور اشاره لازم است گفته شود که امام در این رابطه نیز حذف فاصل عقیده معترضه و اهل حدیث را که اولی به تقویض و دفعی قائل به جبر است، اختیار فرموده و همان مفهوم «الْأَفْرِيَّنَ الْأَمْرَنَ» جلت اش امام صادق(ع) را توضیح داده است.<sup>۸۷</sup> و برای حسن ختام، به نقل یک حدیث در این باب بسنده می‌کنیم:

حسن بن علی الْوَشَاء می‌گوید: از ابوالحسن(ع) پرسیدم: آیا خدا اختیار انجام کارهای بندگانش را بدست خودشان سپرده است؟ فرمود: خداوند اجل از آن است که چنین کند. عرض کردم: پس خدا آنها را اجبار به انجام معا�ی می‌کند، فرمود: خدا عادلتر و حکیم تر از آن است که چنین کند. سپس فرمود: خدا خطاب به بندگانش چنین می‌گوید:

یائِنَ آدَمَ آنَا أَوْلَى بِحَسْنَاتِكَ مِنْكَ وَآتَتْ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنَّيْ عِصْلَتِ الْمُعَاصِي بِفُوْنِي الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيلَةً.<sup>۸۸</sup>

ای فرزند آدم من از تو سزاوارتدم که نسبت کارهای نیک توبه من داده شود و تو سزاوارت از من هستی که کارهای بد توبه من نسبت داده شود، تو گاهان خود را بوسیله فدرتی که من در وجود تو قرار داده ام، انجام می‌دهی.

ما در معارف مربوط به امامت، مطالب با ارزشی از ائمه هدی<sup>(علیه السلام)</sup> در دست داریم، اما نکته مهم این است که بحث امامت ابتدا صرفاً مشکی بر نقل بود، از این رو، در حقیقت یکی از ارکان این بحث نقل است، زیرا از نظر تاریخی متضرع بر این مسئله است که آیا پیغمبر برای جانشینی پس از خود کسی را تعیین کرده یا نه؟ ولی به مرور زمان و با پیدایش معترضه، مسئله کم کم شکل عقلی بخود گرفت و برای پاسخ به این سؤال که چه کسی باید پس از رسول خدا(ص) حکومت کند؟ و آیا این شخص باید منصوب از جانب خدا باشد یا مردم؟ مبانی عقلی مطرح گردید و ورای آن، سایر مباحث مربوط به امامت نیز مثل: آیا دو امام در یک زمان می‌توانند این مقام را تصدی نمایند یا نه؟ مطرح شده و بحثهای عقلی فراوانی درخواه و حوش آن درگرفت.

.....

۸۷— عین اخبار الرضا ۱ ص ۱۲۴.

۸۸— توحید ص ۳۶۲. کافی ج ۱ ص ۱۵۷. ر.ک. مجموعه الآثار ص ۱۴۴.

بدین جهت تا زمان امام رضا(ع) ما گاهی با بحث نقلی و گاهی با بحث عقلی در رابطه با امامت مواجه می‌شویم، اما در زمان آن حضرت بحثها با تفصیل بیشتری شکل عقلی بخود گرفت و امام رضا(ع) در این رابطه، معارف زیادی را مطرح فرمود. البته دلیل دیگری نیز وجود داشت و آن مطرح شدن حق اهل بیت(ع) برای خلافت بود که مأمون آنرا پذیرفته بود و لذا این بحث شکل جدی به خود گرفته بود. استاد عطاردی در مجموعه‌ای که به نام مسند الامام الرضا گردآوری کرده، بیش از ۴۹۰ روایت در بخش الامامة آن آورده که قسمتی از آنها مباحث تاریخی مربوط به جریانات امام رضا (علیه السلام) می‌باشد، و در ضمن این روایات، بحثهای عقلی مورد نظر، فراوان دیده می‌شود و به یقین این مقدار بحث عقلی در این رابطه از سایر ائمه در دست نداریم. در این ارتباط، روایت مفصلی را که بحث قرآنی – عقلی مبسوطی پیرامون امامت از طرف امام رضا(ع) در آن مطرح شده، مرحوم کلینی نقل کرده است، روایتی که بطور جامع ابعاد مختلف امامت را مورد بحث قرار داده که می‌تواند به عنوان یک متن جامع در این زمینه بشمار رود.<sup>۸۹</sup>

روایت مهم دیگری از طریق فضل بن شاذان نقل شده که فرازهای مهمی از مسائل عقلی مربوط به امامت را مطرح فرموده است. یکی از این فرازها پاسخ به این سؤال است که: **فَلِمْ جَعَلَ أُولَى الْأَمْرِ وَأَنْرَبَطَا عَيْهِمْ؟** (خدا چرا اولو الامر را قرار داده و مردم را به پیروی از آنان امر کرده است؟) که علل مختلفی برای تعیین امام از طرف خدا عرضه شده است. و یکی دیگر از آن فرازها پاسخ این سؤال است که: **فَلِمْ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ إِمَامٌ فِي وَقْتٍ وَأَجِدُ وَأَكْتَرُمِنْ ذَلِكَ؟** که پاسخهای جالی به آن داده شده است. و یکی دیگر این که چرا باید امام از خانواده رسول خدا(ص) باشد؟<sup>۹۰</sup>

شاید یکی از مهمترین دلایلی که در بیان ارتباط ولایت با توحید مطرح شده، روایتی است که امام(ع) در سر راه خود به خراسان، در نیشابور بیان فرمود و نقش تاریخی چنین روایتی را که در اوج علاقه مردم به آن حضرت بیان گردیده، به خوبی می‌توان حدس زد. در این روایت همانگونه که مشهور است چنین آمده است.

امام از طریق آباء گرامش – چنانکه همه احادیث آن بزرگواران چنین بود – از رسول خدا(ص) نقل کرده که خداوند فرمود:

.....

۸۹- کافی ج ۱ ص ۱۹۸. اكمال الدين ص ۶۷۵.

۹۰- عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۹۹.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَسْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِضْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَسَرَ مِنْ اسْتَهْرَكَسْرَهُ آنَ حَسَرَهُ آنَ حَسَرَهُ بُودَهُ.

فَلَمَّا تَرَأَتِ الرَّاحِلَةَ نَادَانَا: بِشَرُوطِهَا وَأَنَامِنْ شُرُوطِهَا.<sup>۱۱</sup>

موقعی که مرکب امام گذاشت خطاب به ما فرمود: با شرایطش که من یکی از آن شرایط

همست.

از دیگر فعالیتهای علنی امام(ع) در مورد امامت، تعبیر زیبایی است که آن حضرت در کنار مأمون — زمانی که مسئله ولایت‌تعهدی را مطرح کرد — فرمود: مأمون حتی را به ما داد که دیگران آن را پذیرفتند.<sup>۱۲</sup>

در هر حال امام رضا(ع) با آزادی نسبی که در طول درگیری مأمون با امین و نیز پس از طرح ولایت‌تعهدی از سال ۲۰۰ تا ۲۰۳ بدست آورده بود، پیرامون مسئله امامت تصريحات زیادی از خود بجا گذاشته است و از جمله تأکید کرد که هیچ‌گونه تقیه‌ای در اظهار امر امامت ندارد.<sup>۱۳</sup>

به یقین می‌توان گفت که دوران امام رضا(ع)، از لحاظ گسترش مفهوم امامت میان عموم مردم، از اهمیت ویژه‌ای برخودار است. تا قبل از آن، مسائل مربوط به امامت تنها در میان خواص و محافل علمی مطرح می‌شد اما از لحاظ مطرح شدن این مفاهیم در میان عامه مردم، امام رضا(ع) نقش حساسی را ایفاء فرموده است.

اثبات این مسئله که امامت حق علویان است، از نکاتی است که ولایت‌تعهدی امام(ع) و حرکت تبلیغی ایشان در توضیح معنای امامت و مناظرات آن حضرت، تأثیر منحصر به فردی داشته است.

### امام رضا و ایران

در میان امامان شیعه، تنها امامی که در کشور اسلامی ایران دفن شده، امام

.....

۹۱— عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۴. توجیه ص ۲۵—۲۶. معانی الاخبار ص ۳۷۱. امالی صدوق

ص ۱۴۲. حلية الاولیاء ج ۳ ص ۱۹۲، به نقل مسند الامام الرضا ج ۱ ص ۴۵—۴۶.

۹۲— عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۵.

۹۳— عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۱۳.

رضا(ع) است، امامی که از بدو ورودش به این سرزمین اسباب خیر و برکت و وجود پر جودش منشأ خیرات و مبررات بود. ما در جای دیگر این نکته را که آن حضرت نقش بس مهمی، چه در دوران حیاتش و چه پس از رحلتش — به مناسبت دفن شدنش در ایران — در رابطه با استقرار و گسترش تشیع در ایران داشته است، آورده ایم و اکنون نیز آرزوی هر مسلمان شیعه ایرانی آن است که سالانه یکبار و یا حتی بیشتر به زیارت مرقد شریف شمشرف شود. در اینجا برای حسن ختم لازم دیدم نقلی را از ابن حبان بیاورم که نشان می دهد نه تنها شیعیان بلکه محدثین و مردمان سنی مذهب نیز زمانی احترامی و افراد نسبت به قبر آن امام همام از خود نشان داده و به زیارت قبر شریف شش نائل شده و بهره می گرفته اند. بنا به نقل ابن حجر افرادی چون ابوبکر بن خُزَيْمَة و ابوعلی الثقفی و عَدَه ای دیگر از مشایخ محدثین به زیارت مرقد شریف شش می رفته اند.<sup>۹۴</sup>

ابن حبان از محدثین و رجالیین معروف اهل سنت است که در قرن چهارم هجری می زیسته است. او ذیل نام مبارک امام می نویسد:

علی بن موسی الرضا(ع) بوسیله سمعی که مأمون به آن حضرت خوراند، رحلت یافت و این حادثه در روز شنبه، آخرین روز سال ۲۰۳ هجری بود. قبر او در سناباد خارج از نوقان در کنار قبر هارون معروف است. من بارها آن را زیارت کرده ام. وقتی در طوس بودم هیچ مشکلی بر من وارد نمی شد مگر این که به زیارت قبر علی بن موسی الرضا صلوات الله علی جدّه وعلیه، رفته و از خدا حل آن را می خواستم و به درجه اجابت می رسید و شدت از من بر طرف می شد. بعد می نویسد:

**وَهَذَا شَيْءٌ قَدْ جَرَنَّتْ مِنْهُ فَوَجَدْنَاهُ كَذَلِكَ أَمَاتَنَا اللَّهُ عَلَى مَحَبَّةِ الْمُضْطَفِي وَأَهْلِ بَيْتِهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَغَلَبَنِيمَ أَخْعَمَنِ**<sup>۹۵</sup>

و این چیزی است که بارها آن را تجربه کردم و دیدم نتیجه همان بود، خدا ما را با محبت رسول خدا و اهل بیتش بعیراند.

۹۴— تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۳۸۷

۹۵— النقائ، ط هند، ج ۸ ص ۴۵۶— ۴۵۷.